



تشنه‌ای که آب شور خورده

کمیابی آگاهی ناب در شبکه‌های اجتماعی^۱

۴۰۵

یزدان منصوریان
دانشیار دانشگاه خوارزمی

را با گذشته مقایسه کرد. مصادیق مطالعه در روزگار ما با گذشته یکسان نیست و ارزیابی ما هم باید به شکل دیگری باشد. به این معنا که اطلاعات جاری در این شبکه‌ها، منبع و محتوایی برای خواندن محسوب می‌شوند. حتی می‌توان گفت رسانه جدید بیش از آنکه فقط ابزاری برای انتقال پیام باشد، خود مولد پیام است. در نتیجه، پیدایش رسانه‌های تازه ماهیت مطالعه را دگرگون ساخته است.

از سوی دیگر، می‌توان گفت هر چند شرایط امروز جهان با دیروز یکسان نیست، خواسته‌های ما از بسیاری جهات مثل گذشته است. ما کم و بیش با همان اهداف پیشین به کتاب مراجعه می‌کنیم. گاهی کتاب را برای سرگرمی و در اوقات فراغت می‌خوانیم، زمانی برای کسب اطلاع از موضوعی مشخص، گاهی برای یافتن پاسخ یک پرسش یا حل یک مسئله و غیره. ممکن است شکل و جنس کتاب امروزی با گذشته فرق داشته باشد (مثل کتاب الکترونیکی در مقابل کتاب چاپی) اما تعامل ما با این رسانه در چارچوبی نسبتاً یکسان صورت می‌پذیرد. در چنین شرایطی، آیا دسترسی ما به کتاب از طریق این شبکه‌ها تسهیل شده است یا بر عکس، آن‌قدر در بهمنی از اطلاعات

روز نوزدهم اردیبهشت سال جاری، نشستی با عنوان «نقش شبکه‌های اجتماعی در ترویج کتاب‌خوانی» در نمایشگاه کتاب تهران برگزار شد که من دبیری آن را بر عهده داشتیم. محور بحث این بود که گسترش روزافزون شبکه‌های اجتماعی نظیر تلگرام، وایبر، اینستاگرام، فیسبوک (رخ‌نامه) و غیره چه تأثیری بر فرهنگ مطالعه در جامعه ما دارد. آیا محبوبیت این شبکه‌ها ما را از کتاب دور کرده است یا راههایی وجود دارد که این ابزار نوین در خدمت ترویج مطالعه قرار گیرد؟ در صورت پاسخ مثبت، تحقق این هدف چگونه ممکن است و به چه تمهیداتی نیاز دارد؟ البته با طرح این پرسش‌ها، نکته‌های بنیادین دیگری نیز مطرح می‌شود؛ مثلاً اینکه اساساً منظور از «مطالعه» و «خواندن» چیست و آیا تعامل کاربران با اطلاعات موجود در این شبکه‌ها خود شکلی از مطالعه محسوب نمی‌شود؟ آیا زمان آن نرسیده است که با بازنگری در تعاریف معمول و متداول، مطالعه را فقط به کتاب‌خوانی سنتی محدود نکنیم؟ بدیهی است که از منظرهای مختلف می‌توان به این موضوع نگریست. از یک سو می‌توان گفت دنیای جدید ابزارها و مناسبات خاص خود را دارد و به سادگی نمی‌توان شرایط امروز



یکی کتاب درسی و دیگری زندگی‌نامه و خلاصه‌صدها شکل و صورت متفاوت دارند اما در کنار همه این تفاوت‌ها یک ویژگی مشخص در کتاب آن را به رسانه‌های ممتاز تبدیل می‌کند. این امتیاز که در شبکه‌های اجتماعی بسیار کمیاب است، همان یکپارچگی و انسجامی است که در محتوای کتاب وجود دارد و به آن، شخصیتی متمایز از سایر رسانه‌ها می‌بخشد. ممکن است بگویید کتاب آشفته و پریشان ندیده‌ای تا حتی رویای انسجام و شخصیت هم از یادت برود! بله می‌دانم همه کتاب‌ها فاخر نیستند و آثار سخیف و ضعیف هم بسیارند، اما آنچه ما در طول تاریخ به‌عنوان کتاب در شکل متداول و متعارف آن می‌شناسیم، آثاری هستند که دربارهٔ مضمون و مقوله‌های مشخص‌اند و هویت خاص خود را دارند. کتاب‌هایی که به ذهن خواننده نظم می‌بخشند و شیوه‌ای تازه برای نگریستن به رخدادها و پدیده‌ها در اختیار او قرار می‌دهند.

علاوه بر محتوای کتاب، نوع تعاملی که با کتاب داریم در مقایسه با شبکه‌های اجتماعی متفاوت است. خواندن کتاب - حتی آثار موجز و مختصر - معمولاً به حوصله و تمرکز نیاز دارد. باید ساعاتی از دنیای پیرامون و روزمرگی فاصله بگیریم تا بتوانیم کتابی را به درستی بخوانیم. بسته به حجم کتاب، ممکن است این زمان چند ساعت یا چند روز پیوسته و بی‌وقفه باشد، یا با کمی فاصله و توقف به خواندن

آگاهی مفهومی وسیع‌تر، گسترده‌تر، و حتی عمیق‌تری از دانش، اطلاعات و یا کسب خبر دارد

بپردازیم اما در نهایت، تا پیوستگی و انسجامی در ذهن ایجاد نشود، نمی‌توان با کتاب ارتباط برقرار کرد؛ در حالی که در مورد اطلاعات متفرقه شبکه‌های اجتماعی این گونه نیست. سیلی بی‌وقفه و بی‌نظم از داده‌ها در این کانال‌ها جریان دارد و کاربران معمولاً بیشتر شاهد و ناظر این جریان هستند. در نتیجه، ممکن است فرد ساعت‌ها در فضای مجازی به گردش و مرور پیام‌ها بپردازد، بی‌آنکه هیچ پیوستگی و انسجامی در ذهن داشته باشد. چون بر عکس کتاب، در شبکه مجازی با انبوهی از قطعات و تکه‌های اطلاعاتی مواجهیم که عملاً هیچ ربطی به هم ندارند. همین بی‌ارتباطی میان اجزا مانع شکل‌گیری آگاهی عمیق و دقیقی دربارهٔ یک موضوع مشخص در ذهن می‌شود.

علاوه بر این، هر بند و هر صفحه کتاب بند و صفحه کتاب پیش از خود را کامل می‌کند و به تدریج مجموعه‌ای ممزوج و در هم تنیده اطلاعات دریافتی به بلوری درخشان از آگاهی ناب در ذهن تبدیل می‌شود. در چنین شرایطی است که مخاطب کتاب احساس می‌کند از نقطه «الف» حرکت کرده و به نقطه «ب» رسیده است. رخدادی را در ذهن تجربه می‌کند که پیش از خواندن کتاب آن را درک و دریافت نکرده است. در نتیجه، مخاطب کتاب می‌تواند دربارهٔ موضوع مورد نظر سخنی تازه بگوید و پیدایش شکلی از آگاهی را در ذهن تجربه کند. مثلاً همین چند ماه پیش در یک دورهٔ زمانی کوتاه سه کتاب

آشفته و پراکنده فرو رفته‌ایم که دیگر مجال برای خواندن کتاب - به معنای واقعی آن - نداریم؟ منظورم از کتاب واقعی فرم چاپی آن نیست، بلکه رسانه‌های مدون و منسجم است که با خواندن آن به آگاهی روشن و دقیقی دست می‌یابیم. آن آگاهی ناب و رهایی‌بخش که به تعبیر پائولو فریره - فیلسوف بلندآوازهٔ تعلیم و تربیت - مفهومی عمیق‌تر از اطلاعات دارد و انسان به کمک آن می‌تواند حضوری کارآمد و مؤثر در جهان داشته باشد: «آگاهی مفهومی وسیع‌تر، گسترده‌تر، و حتی عمیق‌تری از دانش، اطلاعات و یا کسب خبر دارد. آگاهی توانمندی پیچیده‌ای است که به واسطهٔ درک از واقعیت‌های فرهنگی اجتماعی و بر اساس استعدادهای فردی و توانایی تحلیل اطلاعات، شکل می‌گیرد. آگاهی انسان موجب می‌شود تا بر واقعیت مسلط شود. آگاهی یک ویژگی کاملاً انسانی است... انسان با آگاهی‌اش موفق شده است در طول تاریخ حیات خود، اشکال نوینی از زندگی را خلق کند.» (یوسفی، ۸۲: ۱۳۹۴)

به نظر من، امید رسیدن به این شکل از آگاهی به کمک کتاب به مراتب بیشتر است تا از طریق انبوه پیام‌های پراکنده در شبکه‌های اجتماعی. البته بدیهی است که کتاب‌ها مثل آدم‌ها گوناگون‌اند و هر یک ویژگی خود را دارند و منطقاً نمی‌توان حکمی کلی در این زمینه صادر کرد. اساساً کتاب‌ها بسیار متنوع‌اند؛ یکی رمان فلسفی است و دیگری داستان عاشقانه،

بر عکس کتاب، در شبکه مجازی با انبوهی از قطعات و تکه‌های اطلاعاتی مواجهیم که عملاً هیچ ربطی به هم ندارند. همین بی‌ارتباطی میان اجزا مانع شکل‌گیری آگاهی عمیق و دقیقی درباره یک موضوع مشخص در ذهن می‌شود

«بیماری» نوشته «هوی کرل»، «مرگ» اثر «تاد می» و «گار» به قلم «لارس اسوندسن» را خواندم و با خواندن آن‌ها نگاهم نسبت به سه مقوله بیماری، مرگ و کار متحول شد. اکنون می‌توانم بگویم از زمانی که برای خواندن این آثار صرف کرده‌ام، چه دستاوردی دارم و چه آموخته‌ام، اما اگر ساعت‌ها وقت را صرف پرخیدن در شبکه‌های اجتماعی کنم، در پایان به درستی نمی‌دانم چه آموخته‌ام، چه تحولی در اندیشه‌ام رخ داده و چه چیز ارزشمندی به دست آورده‌ام. چه بسا دچار پربشانی و سردرگمی هم شده باشم؛ مثل تشنه‌ای که آب شور خورده است و بیشتر احساس تشنگی می‌کند اما جرعه‌ای آب زلال برای رفع عطش خویش نمی‌یابد. این در حالی است که کتاب به دلیل عمق و انسجامی که دارد معمولاً ذهن تشنه خواننده را سیراب می‌سازد.

در مثالی دیگر، کتاب «لذتی که حرفش بود» تعریف تازه‌ای از دنیای عکس و عکاسی برای مخاطب ترسیم می‌کند. با خواندن کتاب «در فاصله دو نقطه...!» به روایت خانم/یران درودی به تعریف تازه‌ای از هنر می‌رسیم و کتاب «پروست چگونه می‌تواند زندگی شما را دگرگون کند» به قلم «لن دو باتن» روش‌های ساده‌ای برای فرار از ملال به ما می‌آموزد. مثال‌ها بسیارند؛ مثلاً تصویری که رمان «بی‌نام» نوشته «جاشوا فریس» از درمندی انسان معاصر در مخصصه زندگی پرشتاب ماشینی در برابر دیدگان خواننده قرار می‌دهد، او را به بازاندیشی در حال و روز خویش فرا می‌خواند و چنین دستاوردی حتی با ساعت‌ها پرخیدن در شبکه‌های اجتماعی نصیب هیچ کاربر خوشبختی نمی‌شود.

جالب است هیچ یک از این کتاب‌ها، که به‌عنوان نمونه حضورتان عرض کردم، آثار کلاسیک و معروفی نیستند که شهرت جهانی داشته باشند بلکه کتاب‌های معمولی، موجز و مختصری هستند که مخاطب عام دارند و در هر یک از آن‌ها نویسندگان از تجربه‌های زیسته خود سخن می‌گویند. اینها کتاب به معنای متداول و متعارف آن هستند. پست وبلاگی و تلگرامی نیستند که ناگهان در شبکه‌های اجتماعی پدیدار شوند. همین ویژگی، فصل مشترک آن‌هاست. و هر کدام از آن‌ها محصول روزها، ماه‌ها و گاه سال‌ها تجربه، درنگ و تأمل نویسنده‌اند.

البته امیدوارم این مقایسه باعث نشود تصور کنید من مخالف استفاده از شبکه‌های اجتماعی هستم یا می‌خواهم این ابزار را در موقعیتی فروتر از کتاب قرار دهم. هدفم این نیست و چنین ادعایی ندارم. هر یک از این‌ها کارکردها و کاربردهای خود را

دارند. من هم مثل بسیاری از مردم این روزگار تلفن همراه دارم و عضو شبکه‌های اجتماعی هستم و از آن‌ها استفاده می‌کنم اما می‌دانم که اگر این استفاده در چارچوب مشخص و معینی تعریف نشود، چگونه مرا در بهمنی از اطلاعات آشفته مدفون خواهد کرد یا همچون سیلی مرا به ناکجا آباد خواهد برد. می‌دانم که آنچه از طریق شبکه‌های اجتماعی دریافت می‌کنم، هیچ یک جای کتاب را نمی‌گیرد. آن‌ها می‌توانند ما را به کتاب‌ها برسانند اما نمی‌توانند جایگزین کتاب شوند. کتاب همیشه در صدر است و به تعبیر امبرتو اکو: «از کتاب رهایی نداریم!»

در مجموع، بر این باورم که ابزارهای جدید در ذات خود نه مانع مطالعه‌اند و نه مولد آن بلکه نوع مواجهه ما با آن‌هاست که میزان کارایی و اثربخشی هر یک را معین می‌کند. اگر این مواجهه هوشمندانه و خردمندانه باشد، این ابزارها در جای خود بسیار مفید و سودمند خواهند بود اما اگر راهبرد مشخصی برای استفاده از آن‌ها نداشته باشیم، نتیجه می‌تواند ناامیدکننده یا حتی در مواردی هولناک باشد. به‌ویژه آنکه شبکه‌های اجتماعی روزگار ما - مثل تلگرام - همچون مخزنی به هم ریخته از اطلاعات متفرقه و اغلب نامعتبرند و کاربران آن‌ها به سختی می‌توانند راه خود را در این آشفتگی بازار بیابند. آنان باید خود را به مهارت‌های «سواد اطلاعاتی» و «سواد رسانه‌ای» مجهز سازند که در این جنگل انبوه گم نشوند. آنان باید بتوانند پیام‌های موجود در این شبکه‌ها را منتقدانه ارزیابی کنند و اطلاعات معتبر و مستند را از داده‌های نامعتبر و غیرمستند به خوبی باز شناسند.

سخن پایانی

برای مواجهه اثربخش و کارآمد با شبکه‌های اجتماعی به ارتقای مهارت‌های «سواد اطلاعاتی» و «سواد رسانه‌ای» نیاز داریم؛ به این معنا که کاربران بتوانند آگاهانه و مسئولانه با این ابزارها تعامل داشته باشند و به درستی از آن‌ها بهره‌گیری کنند. زیرا تولید و مصرف اطلاعات در شبکه‌های اجتماعی سریع و شتاب‌زده است. معمولاً محتوای مطالب آن‌ها محصول واکنش‌های عاطفی نویسندگان است و اغلب نیز با واکنش‌های احساسی - و گاه نسنجیده - مخاطبان همراه می‌شوند. در این فضاها فرصت چندانی برای درنگ و تأمل نیست. بنابراین، از یاد نبریم که جریان اطلاعات در این شبکه‌ها پرتلاطم و پرشتاب است و ما باید در مقابل این آشفتگی و شتاب، از آمادگی و توانمندی لازم برخوردار باشیم. ایدون باد!

* پی‌نوشت

۱. نسخه اولیه این مقاله در ۲۰ اردیبهشت ۹۵ در سایت لیزنا (پایگاه خبری کتابداری و اطلاع‌رسانی ایران) منتشر شده است.